Pazhuheshnameh Irfan
N.29 autumn& winter (2023 -2024)
Pages:73- 103

The Place of Divine Love in Valuability of Life With Emphasizing on ‘Ain al-Qudat Hamidani

Hosain Jamaati[1]

Abstract: One of the fundamental epistemic problems for human beings is the meaningfulness and valuability of life, which relates to man’s spiritual perfection and happiness. Therefore, a proper connection and attachment with God, the source of existence and supreme perfection, is what gives value to life. One way to communicate with God and embark on the path of true Tawhid is through "Divine love." This article aims to demonstrate that God is the sole source of the valuability of life, discussing the position and influence Divine love has in the valuability of life. To answer this question, the article seeks guidance from the ideas of ‘Ain al-Qudat Hamadani. The data required for this research were collected from books and specialized sources available to the author and analyzed in a descriptive and explanatory manner. Therefore, this research is innovative in presenting the most important position and influence of "Divine love" in giving meaning to human life through the explanation of the principles posed by ‘Ain al-Qudat about love. The result indicates that in the mystical vision of ‘Ain al-Qadat, the scope of this concept is such that chaste virtual love, uncontaminated by physical desires, encompasses Divine love and follows an evolutionary course. As a result, the level of the value of life, rooted in Divine love, is continually nurtured and developed, leading to life and tenderness of the soul, godliness instead of selfishness, friendship with the one who loves the Beloved, and pure submission and obedience to the eternal Beloved.

Keywords: life, valuability of life, love, Divine love, virtual love, intermediate love, Ain al-Qadat Hamdani

1 . Master of Islamic Studies, Qom University of Education, Level 4 graduate of Qom ‘Ilmiyah Hawzah, and professor of Qom ‘Ilmiyah Hawzah
e-mail: hosainjamaati@yahoo.com

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

پژوهشنامه عرفان، دوفصلنامه علمی، سال پانزدهم، شماره بیست‌ونهم، پاییز و زستان ۱۴۰۲، صفحات ۱۰۳- ۷۳

جایگاه عشق الهی در ارزشمندی زندگی
با تأکید بر نگرش عین‌القضات همدانی

حسین جماعتی*

چکیده: یکی از مسائل بنیادین معرفتی انسان امروزین، معناداری و ارزشمندی زندگی است که با تکامل معنوی و سعادت انسان مرتبط است. ازاین‌رو هرگونه ارتباط و دلبستگی شایسته با پروردگار، منبع وجود و کمال برتر، ارزش زندگی است. یکی از راه‌های ارتباط با خدا و قدم نهادن در مسیر توحید حقیقی، «عشق الهی» است. در نوشتار پیش‌رو، با هدف نشان دادن سرچشمه بودن خداوند به عنوان یگانه مبدأ ارزش زندگی، به این مسئله پرداخته که عشق الهی در ارزشمندی زندگی چه جایگاه و تأثیری دارد و در پاسخ به آن، به روش توصیفی و تبیینی، تجزیه و تحلیل، از نگرش عین‌القضات همدانی یاری جسته است. ازاین‌رو، جنبه نوآوری تحقیق پیش‌رو، ارائه مهم‌ترین جایگاه و تأثیرگذاری «عشق الهی» در معنابخشی زندگی انسان از طریق تبیین اصول و مبانی عین‌القضات همدانی در باب عشق است. نتیجه اینکه گستره و ساحت این مفهوم در بینش عرفانی عین‌القضات به‌گونه‌ای است که عشق مجازی عفیف که آلوده به خواهش‌های جسمانی نباشد عشق الهی را دربر می‌گیرد و سیر تکاملی دارد؛ درنتیجه، همواره سطح ارزش زندگی که مبدأ و مقصد و بستر آن عشق الهی است، پرورش و بالندگی پیدا می‌کند و آثاری همچون حیات و لطافت روح، خدابینی بجای خودبینی، دوستی با دوستدار معشوق و تسلیم و اطاعت محض از معشوق ازلی را به دنبال دارد.

کلیدواژه‌ها: حیات، ارزشمندی زندگی، عشق، عشق الهی، عشق مجازی، عشق میانه، عین‌القضات همدانی

---

* کارشناسی ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه معارف قم، دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم، و استاد حوزه علمیه قم. رایانامه: hosainjamaati@yahoo.com

مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله ۱۴۰۰/۶/۱۴؛ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۱/۱۷

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

مقدمه:

معناداری و ارزشمندی زندگی، از مسائل بنیادین معرفتی انسان امروزین است که پاسخ به آن، حیات انسان را درست‌انگاری نموده و چگونگی زندگانی آن‌ها را تعیین و روشن می‌کند. ارزشمندی زندگی با موضوعاتی همچون هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و کمال و سعادت انسان مرتبط است. ازاین‌رو، باید دانست که ارزش زندگی در چیست؟ هرگونه ارتباط و دلبستگی شایسته با پروردگار، منبع وجود و کمال برتر، ارزش زندگی است. یکی از راه‌های ارتباط با خدای تعالی، عشق الهی است که باور به آن، در معناداری و ارزشمندی زندگی تأثیر و بایستگی به‌سزایی دارد. در منابع عرفانی، عشق الهی و حالات و آثار آن، محور اصلی و ارزشی رابطه انسان و خدا است. عشق الهی، فرایندی جهت رسیدن انسان به هماهنگی با حقیقت عالم هستی است که روح عاشق با تجلّیات و مظاهر حق تعالی مأنوس می‌گردد و لذّت‌های مادی در نظرش کوچک می‌شود و درنتیجه، عاشق در مسیر توحید حقیقی قدم نهاده است.

نوشتار پیش‌رو، با هدف نشان دادن سرچشمه بودن خداوند به عنوان یگانه مبدأ ارزش زندگی، به این مسئله می‌پردازد که عشق الهی در ارزشمندی زندگی چه جایگاه و تأثیری دارد و در پاسخ به آن، از نگرش عین‌القضات همدانی یاری می‌جوید.

پیشینه پژوهش

با همه طول و تفصیل‌هایی که در مقالات در باب عشق مطرح شده است و به بررسی عشق در آثار عین‌القضات همدانی پرداخته‌اند، اما درباره بُن‌مایه اصلی عشق الهی و حالات مربوط بدان حولِ محور ارزشمندی و معنابخشی زندگی انسان، نگارنده پژوهشی نیافته است که به‌طور مشخص، به مباحث معرفتی و عملی این طریق از رابطه انسان با خدا پرداخته باشد. البته مقالاتی را می‌توان به عنوان پیشینه برشمرد که تا حدودی به بعضی از مباحث تبیینی عشق از نگاه عین‌القضات همدانی پرداخته‌اند؛ ازجمله:

۱. «مشترکات *سوانح العشاق* و *تمهیدات* در باب عشق و تفکر عارفانه»، نوشته مهدی شریفیان: این مقاله ناظر به تأثیر *سوانح* بر *تمهیدات* است.

۲. «مفهوم عشق و مقایسه آن در دستگاه فکری احمد غزالی و عین‌القضات همدانی با تأکید بر *سوانح العشاق*، *تمهیدات*، *نامه‌ها و لوایح*»، نوشته ولی‌الله اسماعیل‌پور: این مقاله تأثیرات عین‌القضات

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

را از استاد خود در موضوع عشق بررسی کرده است، ولی از برشمردن مبانی نظری در آن، مطلبی وجود ندارد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱.۱. عشق

واژه «عشق»، مشتق از «عَشَقَه»، در اصل به‌معنای گیاهی است که سبز شده، سپس لاغر، نازک و زرد می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ذیل واژه). به دیگر سخن، گیاهی است که به تنه درخت پیچیده و آن را احاطه کرده، راه تنفّس را بر آن می‌بندد و تدریجاً باعث زردی آن می‌گردد (سهروردی، ۱۳۷۵، ج۳: ۲۸۷). ازاین‌رو، دانشیان لغت آن را به «حبّ شدید» معنا کرده‌اند (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ذیل واژه).

برایند اینکه، هر دو معنا اشاره به احوال عاشق دارد که مبتلا به عشقی شده، قلبش را فراگرفته و جسم او را رفته‌رفته ضعیف و نزار می‌گرداند. عین‌القضات، به این حالت و اثر عشق در عاشق اشاره کرده و خاصیّت شعله آتشِ عشق و رنج و بلای آن را در لطافت عشق بر جان عاشق می‌داند: «عشقه عشق بر شجره نهاد روح عاشق از آن می‌پیچد تا او را از بیخ هستی برآرد و لطافت او را در خود درآرد» (عین القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۱۴).

ازاین‌رو، مفهوم اصطلاحی عشق در عرفان اسلامی، متأثر از احوال راستین عاشق و معشوق است. در نگرش عین‌القضات، عشق، ظرفیت و گنجایش تعریف منطقی را ندارد؛ عشق یک حقیقت دریافتنی است، نه آموختنی و مقام والای عشق و اسرار آن، فراتر از ادراک حسّی و عقول بشری است: «جهان عشق طرفه جهانی است، تا نیایی، نبینی» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷، ج۲: ۵۸). «از عشق نیز بیان نتوان کرد جز به رمزی و مِثالی که از عشق گفته شود، و اگر نه از عشق چه گویند و چه شاید گفت؟! اگر عشق در زیر عبارت آمدی، فارغانِ روزگار از صورت و معنی عشق محروم نیستندی» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۲۵).

به جهت آنکه، واقعیت عشق، گسترده و بی‌نهایت است؛ زیرا مبدأ عشق، خداوند متعال است:

حدیث عاشقان هرگز به تمامی گفته نشود، سودای ایشان را نهایت نیست.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

جهان عشق فراخست و تنگ دیده تو حدیث عشق درازست و همّت کوتاه

(عین‌القضات، ۱۳۷۷، ج ۳: ۲۸۱).

در نگرش عین‌القضات، مَحرَمان عشق، از آن خبر دارند، نه بیگانگان از سیر و سلوک عاشقانه الهی (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱۰).

بنابراین، عشق، چشیدنی، نوعی اشراق روشن درونی و متّصل به مبدأ ابدی است و نمی‌توان آن را در مفاهیم گنجاند و یا جنس و فصلی برایش منظور داشت.

۱. ۲. زندگی

مفهوم «زندگی»، در لغت به «حیات» (نقیض «موت»)، تعبیر شده است (فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۱۲۷۷)؛ چنان‌که در قرآن کریم با واژه «حیات» (قصص:۶۰؛ انعام:۳۲) از آن یاد شده است. به نظر می‌رسد که لفظ «حیات»، واژه مهمی در فهم معنای زندگی باشد.

تعریف‌های اصطلاحی مختلفی برای زندگی ارائه شده است؛ مانند این تعریف که با نگرش ظاهری و مادی است: «زندگی، فعالیتی پیوسته و منظم – شامل تغذیه، ارتباط و تکثیر- است که موجود زنده را در جهت تکامل عادی پیش می‌برد» (رووير، ۱۳۵۸: ۱۵). این قبیل از تعریف‌ها، نوعی نگاه مادی حیوانی به زندگی است که مورد پسند و تأیید عقل و وحی نیست و کسی که در این حد از حیات متوقف شود به حیات انسانی دست نمی‌یابد و در فرهنگ قرآنی از او با عنوان «میت» یاد شده است (نمل:۸۰). بنابراین، بایسته است که حیات، نیروی خاص و فعلیتی بالاتر از ماده باشد که کارکردهایی برتر از ماده دارد و انسان توان رسیدن به حقیقت آن را دارد. اگر انسان بتواند پاسخی برای پرسش از «هدف زندگی» بیابد، زندگی را نیز با معنا خواهد یافت. بدیهی است هر اندازه «هدف» با ارزش‌تر و والاتر باشد، به همان اندازه، زندگی از ارزش و کیفیت عالی‌تری برخوردار خواهد شد (رک: جعفری، ۱۳۵۲: ج۷: ۵۲۶).

در تعریف دیگری گفته شده: حیات انسانی عبارت است از دارا بودن انسان پدیده‌ای را که به وسیله آن حرکت می‌کند، احساس دارد، لذت می‌برد، درد می‌کشد، دانایی به‌دست می‌آورد، غرایزی را داراست، در جست‌وجوی کمال است، عضوی از اجتماع می‌شود، حرکات جبری و آزادانه دارد (جعفری، ۱۳۸۰: ۲۸). در این تعریف فلسفی، به ویژگی‌های اختصاصی انسان مانند کسب دانایی، جست‌وجوی کمال، عضویت در اجتماع، آزادی و اختیار اشاره شده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

انسان، محدود به شکل و صورت ظاهری و بدن مادی نیست، و نظام هستی نیز، به جهان ماده و طبیعت، محدود نمی‌شود. با توجه به حقیقت انسان و هستی، قلمرو حیات انسانی، عالم مادی نیست، بلکه ماده و معنا را فرا می‌گیرد و لازمه رسیدن به آن، فطرت است نه احساسات و آنچه انسان به نفع خود می‌پندارد (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج۲: ۲۲۹). پس مراد از حیات انسان، زندگی حیوانی یا زندگی بیولوژیکی (زیست‌شناختی) نیست، بلکه منظور، زندگی انسانی است که بالفعل او را از موجودات دیگر سرآمد و متمایز می‌نماید؛ ویژگی زندگی انسان، علم و قدرت عمل براساس علم و دانایی است و انسان، جوینده کمالات واقعی است که آمادگی و شایستگی آن‌ها را دارد. ازاین‌رو، زندگی انسان‌ها هدف‌دار هست، هرچند ممکن است کسانی باشند که اصلاً به هدف زندگی‌شان توجه ندارند.

بنابراین، معنای واقعی حیات، زندگی‌ای است که در آن هدف حقیقی و نهایی از زندگی معلوم شده باشد و انسان در راستای وصول به آن هدف حرکت کند؛ یعنی بینش، کنش و گرایش‌های انسان به گونه‌ای باشد که درمجموع، آن هدف را دنبال کند و بدان نایل آید.

۲. درجات عشق

عین‌القضات همچون عارفان و فیلسوفان دیگر، حقیقت عشق را دارای درجات مختلفی می‌داند و وقتی به کمال می‌رسد که بستری مناسب برای تحقق این کمال فراهم آمده باشد: «ای عزیز ندانم که عشق خالق گویم و یا عشق مخلوق. عشق‌ها سه گونه آمد، امّا هر عشقی درجات مختلف دارد: عشقی صغیر است، و عشقی کبیر، و عشقی میانه» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۱).

۱.۲. عشق کبیر و عشق صغیر

عین‌القضات، عشق کبیر را، عشق خدا به انسان می‌داند: «عشق کبیر عشق خداست با بندگان خود» و «عشق صغیر عشق ماست با خدای تعالی» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۱).

از نگاه وی، عشق کبیر، عشقی به خاطرِ خودِ خداست. اگر خدا به انسان، از روی محبت و عشق، عطا و لطفی می‌کند، به خاطر خود می‌باشد؛ زیرا خالق، چندان در عشق خود غرق و مجذوب است که التفات و رغبت به کسی ندارد؛ ولی مخلوق می‌پندارند که خالق عاشق اوست:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

دریغا! بجان مصطفی ای شنونده این کلمات که خلق پنداشته‌اند که انعام و محبّت او با خلق از برای خلق است! نه، از برای خلق نیست بلکه از برای خود می‌کند که عاشق، چون عطایی دهد به معشوقی و با وی لطفی کند، آن لطف نه به معشوق می‌کند که آن با عشق خود می‌کند. دریغا از دست این کلمه! تو پنداری که محبّت خدا با مصطفی از برای مصطفی است؟ این محبّت با او از بهر خود است... خدا را چندان از عشق خود افتاده است که پروای هیچ‌کس ندارد، و به هیچ‌کس او را التفات نیست، و خلق پنداشته‌اند که او عاشق ایشانست (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۲۱۷).

توضیح اینکه: یکی از صفات عشق خدا به انسان‌ها این است که همه آن‌ها را در زیر شهپر مهربانی و محبت خود جمع می‌کند و به‌صورت یکسان، لطف و عنایت دارد؛ چون همه آفریدگان آیینه‌های جمال او هستند. لذا عین‌القضات، معراج پیامبر اکرم(ص) را جلوه آشکار عشق کبیر می‌داند و تعبیر عاشقانه‌ای از آن شب می‌کند و حق تعالی را به‌منزله عاشق و حضرت محمّد(ص) را معشوق می‌داند:

دریغا در مَقام اعلی، شَبِ معراج با محمّد- علیه السّلام- گفتند: ای محمّد وقت‌های دیگر قایل من بودم و سامع تو، و نماینده من بودم و بیننده تو، امشب گوینده تو باش که محمّدی و شنونده من، و نماینده تو باش و بیننده من. دریغا در این مقام که مگر معشوق، مصطفی بود و عاشق او که عاشقان کلام معشوقان دوست دارند (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۳۳).

عین‌القضات، برای عشق خداوند به انسان، به آیه شریفه «یحِبُّهُمْ وَ یحِبُّونَهُ» استناد کرده و شاهد برای گفته‌های خود می‌آورد. او علاوه‌بر آنکه در نوشته‌هایش به «یحبّهم» و «یحبّونه» نظر داشته، اساس تقسیم‌بندی خود را نیز برمبنای آن قرار داده است؛ زیرا «یحبّهم»؛ یعنی عشق کبیر و «یحبّونه»؛ یعنی عشق صغیر.

او، محبّت خدای تعالی به انسان را مقدّس و پاک می‌داند:

ای دوست! چون بدایت دوستی از «یحِبُّهُم» بود هر آینه از علل[1] مقدّس بود و از زلل منزّه... آنکه از محبت خود اخبار کرده به محبت تو گواهی داد «یحِبُّهُم» اخبار او به محبت خود «یحِبُّونَه» شهادت بر محبت تو اگر آن محبت مقدّس است این هم مقدّس

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

است؛ زیرا که در عشق این و آن نبود پس بگو مقدّس است مقدّس، پس تکرار بگذار تا از کثرت به وحدت آئی (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۱۱۰-۱۱۱).

آیه شریفه تأییدی بر اثبات آغاز عشق ازسوی خدای تعالی است و همان‌گونه که عشق خدا نسبت به انسان، منزّه و به دور از هرگونه زلل و لغزشی است، عشق انسان به خدا نیز مقدّس است و عیب و نقصی ندارد. درواقع، این دوست است که ضمنِ خبردادن محبّت خود (یحبّهم)، به محبّت آدمی نیز گواهی داده است (یحبّونه).

عین‌القضات، حبّ در «یحبّهم» را اصل و جوهر و در «یحبّونه» را عرض و وابسته به آن می‌داند؛ یعنی عشق کبیر و عشق صغیر وابسته به یکدیگر بوده و یکی بی‌دیگری ممکن نیست: «دریغا مگر که گوهر جانت را عَرَض، عشق نیست؟ که هیچ جوهر نیست که از عرض خالی باشد، و بی عَرَض نتواند بودن. جوهر عزّت را عرض، عشق ماست» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱۲).

ای دریغا هرگز فهم نتوانی کردن که چه گفته می‌شود! عشق خدای- تعالی- جوهرِ جان آمد، و عشق ما جوهرِ وجود او را عَرَض آمد. عشقِ ما او را عَرَض و عشقِ او جان ما را جوهر. اگر چنان‌که جوهر بی عَرَض مُتَصَوَّر باشد، عاشق بی معشوق و بی عشق مُمکن باشد؛ و هرگز خود مُمکن و مُتَصَوَّر نباشد. عشق و عاشق و معشوق در این حالت قائم به یکدیگر باشند، و میان ایشان غیریت نشاید (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

دوسویه بودن عشق

عین‌القضات، روایتی را از پیامبر اکرم(ص) بدین صورت نقل می‌کند که که حاکی از دوسویه بودن عشق و محبت است: «**اذا أحبّ اللهُ عَبداً عَشقَه و عَشِق علیه فیقول: عبدی أنت عاشقی و مُحبّی، و أنا عاشِقٌ لکَ و مُحِبٌّ لک إن أرَدتَ أو لم تُرِد**» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱۲)؛ «وقتی بنده‌ای خدا را دوست داشته باشد، خداوند او را عاشق خود می‌گرداند و خود نیز به او عشق می‌ورزد. سپس می‌گوید: بنده من! تو عاشق و دوستدار منی و من نیز عاشق و محب تو هستم. چه بخواهی و چه نخواهی». براساس این روایت، خدای تعالی، بنده خود را عاشق خود می‌کند؛ آن‌گاه مُحب بنده خود می‌شود: «تو عاشق و محبّ مایی، و ما معشوق و حبیب توایم». عشق خدای تعالی به انسان‌ها، جوهرِ جان همه آن‌ها هست و عشق انسان به او، عَرَض وجود اوست. نمی‌توان جوهر را بدون

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

عَرَض تصوّر کرد؛ لذا تصوّر عاشق بی‌معشوق و بی‌عشق ممکن نیست. میان عشق و عاشق و معشوق، هیچ غیریّتی نیست، بلکه اتحاد و وحدت دارند.

انسان‌های معمولی، مرتبه نازله عشق به خدا را دارند؛ زیرا خدای تعالی عشق به خود را در فطرت همه انسان‌ها نهاده است؛ ولی عشق والا، مقام کمالی و قربی است که مخصوص اهل معرفت و اولیای الهی می‌باشد و به‌واسطه بندگی خدا و پیروی از رسول خدا(ص) حاصل می‌شود: «قُل انْ کنْتُمْ تُحبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونی یحْبِبْکمُ اللهُ» (آل‌عمران:۳۱)؛ «بگو، اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد».

ولی «دریغا شغل‌های دینی و دنیوی نمی‌گذرد که عشق لم یزلی رخت بر صحرای صورت آرد» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۶). عشق به خدا، همانند مرغی است که آشیانه او ازل می‌باشد و بر شاخه‌های درخت تنومند نمی‌نشیند و در تنگنای عرصه امکان پرواز نمی‌کند؛ زیرا مرغی که از آشیانه ازل پرد فقط بر شاخه ابدی می‌نشیند (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۳۰- ۲۹).

در آیات و روایات با الفاظی مانند «ودود» (هود:۹۰؛ بروج:۱۴) و «حبّ»، بر محبّت ودوستی خداوند نسبت به همه انسان‌ها مخصوصاً بندگان خاصّ خود، اشاره شده است؛ در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

«وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ» (هود:۹۰)؛ «و از پروردگارتان آمرزش بخواهید.به درگاهش توبه کنید، که پروردگار من مهربان و دوست‌دارنده است».

برپایه حدیثی از پیامبر اکرم(ص)، محبّان خدا، بهترین مردم پس از پیامبران هستند: «بهترین مردم پس از پیامبران کسانی هستند که خداوند را دوست می‌دارند و برای او دیگران را هم دوست خود می‌گیرند، هر محبتی غیر از خدا علت‌های دیگری دارد که موجب دوری می‌شود مگر این دو محبت» [۲] (مجلسی، ۱۴۰۳، ج۶۶: ۲۵۱).

همچنین آن‌حضرت فرمود: «وقتی خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل ندا می‌دهد: بی‌گمان من فلانی را دوست داشتم، پس او را دوست بدار. آن‌گاه جبرئیل در آسمان ندا می‌دهد: ای ملائکه آسمان! خدا فلانی را دوست دارد، شما هم او را دوست بدارید پس اهل آسمان او را دوست دارند؛ پس از آن، محبّت او در دل اهل زمین می‌افتد» (اندلسی، ۱۴۲۰، ج۷: ۳۰ ؛سیوطی، ۱۴۰۴، ج۴: ۲۸۷).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

امام علی(ع) فرمود: «حبّ الهی به چیزی گذر نمی‌کند، مگر اینکه آن را می‌سوزاند»[۳] (مجلسی، ۱۴۰۳، ج۶۷: ۲۳).

خداوند به حضرت داود نبی چنین خطاب کرد:

ای داود! به زمینیان برسان من دوستدار کسی هستم که دوستدار من است و همنشین کسی هستم که همنشین من است و مونس کسی هستم که به ذکر من انس دارد و یار کسی هستم که یار من است و انتخاب‌کننده کسی هستم که انتخاب‌کننده من است و فرمانبر کسی هستم که فرمانبر من است، کسی مرا به صدق و حقیقت دوست ندارد مگر اینکه او را برای خود می‌پذیرم و چنان به او محبّت می‌ورزم که احدی از خلق خود را بر آن پیشی نمی‌دهم، کسی مرا به حق بخواهد، می‌یابد و کسی که غیر مرا بخواهد مرا نمی‌یابد، ای اهل زمین آنچه بر آن از غرور دنیایی هستید، دور اندازید و به سوی کرامت و مصاحبت و هم‌نشینی من آیید، با من انس بگیرید تا با شما انس بگیرم و به‌سوی محبّت و دوستی شما بشتابم (شهید ثانی، بی‌تا: ۱۸-۱۷).

امام صادق(ع) فرمود: «به خداوند سوگند! هر بنده‌ای که به محبّت خدا و رسول و ائمه و اعتقاد به ولایت آنان از دنیا برود آتش دوزخ او را آسیب نمی‌رساند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۵: ۱۱۵).

در روایات ذکر شده افزون‌بر تصریح به اصل حبّ خداوند به انسان‌ها، علامت و نشانه‌های محبّت خداوند به بندگان نیز بیان شده است؛ درواقع، برگشت حبّ خداوند به ذات و ادراک خیر و کمال خویش است؛ امّا ظهور این محبّت و دوستی، همان بروز رحمت و کرامت حضرت حق به بندگان است، و وقتی خداوند به بنده‌ای از رحمت بی‌کران خود لطف می‌کند، درحقیقت او را مورد محبّت خویش قرار داده است.

نکتهٔ مهم اینکه؛ نمی‌توان تعریف محبّت و عشق به معنای کشش و گرایش نفس به سمت آنچه به او نفع می‌رساند، را به خداوند نسبت داد؛ زیرا جوهر ناقص به‌واسطه رسیدن به لذّت و کمال، از آنچه سزاوار اوست بهره‌مند می‌گردد، ولی این امر نسبت به خداوند که هر حُسن و کمالی در او محقّق و جاودانه است، صحیح نیست. ازآنجاکه وجود ما سوی الله از وجود خداوند منبعث می‌گردد؛ و غیر از ذات و صفات و افعال او چیزی وجود ندارد، درنتیجه او تنها به خود که آفرینش جملگی در آن منطوی است، محبّت می‌ورزد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

ازاین‌رو، معنای دوستی خدا با خلق و محبوب آن ذات جمیل قرار گرفتن، این است که براثر این دوستی، خداوند پرده‌های حجاب ظلمانی را برمی‌دارد تا دوستان او بتوانند حضرت الهی را با چشم قلب مشاهده نمایند و تقرّب به او پیدا کنند. و این منظور، از ازل مورد توجّه آن ذات اقدس بوده که باطن چنین بنده‌ای را پاکیزه سازد تا غیر او در آن جای نگیرد و موانع میان او و بنده‌اش را برطرف سازد تا جز حق نشنود و سخنی جز از او استماع ننماید و جز او از چشم باطنی او، از چشم دیگری نبیند و به غیر از زبان حق از زبان دیگری سخن نگوید (فیض کاشانی، ۱۴۱۷، ج۸: ۶۵۸).

۲.۲. عشق میانه

درجه دیگری که عین القضات از عشق، ارائه می‌دهد، «عشق میانه» است. وی تعریف و تبیین روشنی از عشقِ میانه به‌دست نداده است و به صورت رمزی گوید: «اتحاد و یکی شدن عشق شاهد و مشهود و یگانه شدن آن دو» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱۵).

برخی گفته‌اند عشق میانه، «عشق به رسول اکرم(ص) است که آیینه‌ای است بین خالق و خلق، و بنده و خدای، که در آن جز کبریاءالله و عظمت خدای تعالی منعکس نشود» (گوهرین، ۱۳۸۸، ج۸: ۱۳۶).

دلیل اینکه عین‌القضات از توضیح آن خودداری کرده فضای اجتماعی آن زمان و تعصبات حاکم بر جامعه بوده است که عین‌القضات و بسیاری از عرفای دیگر را به سکوت وادار می‌کرد. و یا ظاهراً بدان سبب که کسی را که در جست‌وجوی طرحی منظم از آن است، مأیوس کند؛ زیرا عشق برتر از نظام و مقولات مشخّص است (اسفندیار و پورجوادی، ۱۳۸۵: ۱۹۷).

به‌هرحال می‌توان باتوجه به فقرات بعدی از سخنان عین‌القضات، منظور وی، از عشق میانه، عشق‌های مجازی یا عشق بندگان با بندگان باشد؛ یعنی در قوس صعودی، هر عشقی در عالم درواقع تحت الشعاع و در سایه محبّت خداوند به ذات خویش و در راستای رسیدن به خود او به عنوان معشوق واقعی است.

۳. رابطه عشق میانه (مجازی) با عشق الهی

عشق میانه (عشق مجازی) یا عشق انسان به انسان، می‌تواند طریق برای رسیدن به عشق الهی باشد؛ زیرا هر عشقی تجلّی و نمود عشق الهی است. به‌ویژه عشق به انسان‌های دارای صفات فاضله و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

ملکات اخلاق الهی، که عشق عفیف است و ازسوی اهل حکمت توصیه شده است؛ یعنی عشقی که توأم با عفت و حکومت شمائل و جمال معشوق باشد نه نیروی شهوت (رک: طوسی، ۱۴۰۳، ج۳: ۳۸۰؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۰: ۳۸۷).

عین‌القضات در آثار خود به اقسام عشق الهی اشاره می‌کند و از تعابیری مانند «عشق به خالق» و «عشق به مخلوق» استفاده می‌کند. وی، عشق به مخلوق را در طریق الی‌الله لازم می‌داند: «دریغا عشق فرض راه است همه‌کس را. دریغا اگر عشق خالق نداری باری عشق مخلوق مهیّا کن تا قدر این کلمات ترا حاصل شود» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۹۶).

عین‌القضات، اهمیت و بایستگی عشق میانه (مجازی) را در لزوم پختگی عاشق می‌داند و آن، تمرین و ممارستی برای تحمّل عشق صغیر است:

دریغا دانی که چرا این همه پرده‌ها و حجاب‌ها در راه نهادند؟ از بهر آنکه تا عاشق روز بروز دیده وی پخته گردد، تا طاقت بار کشیدن لقاء الله آرد بی حجابی. ای عزیز جمال لیلی دانه‌ای دان بر دامی نهاده؛ چه دانی که دام چیست؟ صیّاد ازل چون خواست که از نهاد مجنون، مرکبی سازد از آن عشق؛ خود که او را استعداد آن نبود که بدام جمال عشق ازل افتد که آنگاه بتابشی از آن هلاک شدی بفرمودند تا عشقی لیلی را یک چندی از نهاد مجنون مرکبی ساختند؛ تا پختهٔ عشق لیلی شود، آنگاه بار کشیدن عشق اللّه را قبول تواند کردن (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۵-۱۰۴).

برطبق دیدگاه عین‌القضات، عشق مجازی، از درجات عشق الهی است و رسیدن به دیدار جمال معشوق حقیقی، مقصود اصلی هر سالک الی‌الله به حساب می‌آید و برای رسیدن به عشق کبیر، عشق انسانی لازم است و اگر این عشق نباشد، شاید سالک به زحمت و ریاضت و نیز از راه زهد و عبادت به مقصود برسد؛ درحالی‌که عشق مجازی مثبت، راهی میانبُر برای عشق الهی می‌باشد.

یکی از انواع عشق میانه، دوستی و عشق به اولیاءالله است که حجاب راه محبّت و عشق به حق تعالی نیست و عین عشق به خداوند و عشق الهی هست. عین‌القضات در این باره می‌گوید:

هر که خدا را دوست دارد لا بدّ باشد که رسول او را که محمّد است دوست دارد» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۴۰). *و «عاشق خطّ و فعل معشوق دوست دارد. همه موجودات فعل و صنع اوست، و بتبع محبّت او دوست داشتن، شرکت نباشد؛ امّا اصل*

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

و حقیقت این محبّت‌ها شرکت باشد، و حجاب راه محبّ و بازماندن از محبوب اصلی نباشد (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۴۰).

۴. معیار ارزشمندی زندگی

همان‌طور که گفته شد، مقصود از زندگی، ابعاد ابتدایی و پوسته‌های ظاهری آن نیست. ایستایی و سکون در زیستن به شیوه عادتِ هر روز و متمایل به برآوردنِ غرایز و شهوات، موجب ارزشمندی و معناداری زندگی نمی‌گردد؛ زیرا غایت و مطلوب نهایی و بالذات زندگی، «سپری کردن روزها» نیست. در غیر این صورت، پدیده «خسران (زیان زندگی)»، به وقوع می‌پیوندد.

بنابراین، معناداری و ارزشمندی زندگی، در هدفی فراگیر و ارزشمند است که پذیرنده، ثابت‌شده با دلیل و عقلانی باشد. پایه و اساس جامعه متمدن امروز ماده و زندگی مادی و پیشرفت مادی و علم و صنعت و کمالات مادی است، ولی پایه زندگی جامعه اسلامی، با دارا بودن همه مزایای مادی، ایمان به خدا، فضیلت، معنویت و پیمودن مدارج عالی انسانیت است (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۳۹).

در بینش توحیدی، خدای تعالی سرچشمه همه کمال‌ها، زیبایی‌ها و خوبی‌ها است، لذا بهترین کمال برای انسان، انس با خداست. هرچه انسان بیشتر با خدا مأنوس باشد و ارتباطش را با او بیشتر کند، از زندگی‌اش بیشتر احساس رضایت می‌کند؛ یعنی احساس می‌کند با نبود خدا میان تهی بوده و در ارتباط با خدا این خلأ پر شده و زندگی‌اش واقعاً بامعناتر خواهد شد. برپایه نظریه‌های خدامحور، سرچشمه معنای زندگی، خداوند و تحقّق بخشیدن به اهداف الهی است. یکی از راه‌های انس با خدا و تحقق معنا و ارزش زندگی، عشق الهی است.

۵. رابطه عشق الهی و ارزشمندی زندگی

نظریه «هدف الهی»، به عنوان یکی از مشهورترین نظریه‌های خدامحور، چیزی را که به زندگی معنا می‌بخشد و یک ارتباط مناسب با خدا را ایجاد می‌کند، معرفی می‌نماید. حتی اگر انسان نداند که چگونه به هدف الهی دست یابد، این نظریه می‌تواند نظریه‌ای قابل پذیرش دربارهٔ معناداری و ارزشمندی زندگی باشد (رک: متز، ۱۳۸۲: ۱۵۵-۱۵۱). این نظریه، در کنار «عشق الهی»، می‌تواند معناداری و ارزشمندی زندگی را تکمیل نماید.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

عشق الهی، علاوه‌بر اینکه ذاتاً ارزشمند است، نتیجه ارتباطی مستحکم با حقایق ارزشمند می‌باشد و عشق انسانی عفیف، جلوه‌گر عشق الهی در زندگی می‌گردد و آن را ارزشمند می‌کند. انسان می‌تواند با استفاده از عشق الهی، از مرتبه زندگی عادی بگذرد و به مقام بالاتری از حیات دست یابد.

عشق خدا به انسان، امانتی است که در روز میثاق بر جان‌ها نهاده شده است. با این امانت روح با عشق عهد دوستی بسته است و هرگاه حجاب‌ها کنار رود، نور این عشق از درون جان به بیرون می‌تابد و با تابش این عشق از درون به بیرون، عشق انسان به خدا احیا می‌گردد. اگر انسان این پیوند را برقرار کند، این پیوند از جانب خداوند هم برقرار می‌شود و هر نوع حرکت و پویایی انسان در زندگی به وسیله آن تفسیر می‌شود و معنا پیدا می‌کند. درحقیقت، ارزش زندگی را عشق الهی تعیین می‌کند؛ به این بیان: حیات انسان، منزلت و ارزشی دارد که متوقف بر معرفت حقیقی خداوند است. این معرفت، موجب عطای رحمت خاص (رحمت وجوب) حق تعالی می‌گردد و عشق را در لحظات حیات وی روان می‌کند. به سخن دیگر، زندگی انسان بر بنیان عشق الهی، ارزش ذاتی و براساس معرفت خداوند ارزش اکتسابی دارد. چنان‌که در نگرش عین‌القضات، هر که محبّت و عشق ندارد شایسته سلوک الهی و نیز توجّهات و عنایات خاصّه الهی نیست (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱۱-۱۱۰).

۶. آثار عشق الهی بر زندگی

عشق الهی، دارای آثار و پیامدهای خاصی می‌باشد که بعضی از آن‌ها با توجه به دیدگاه عین‌القضات بیان می‌شود.

۶. ۱. تکامل و تربیت معنوی

یکی از مهم‌ترین نیازهای فطری انسان، دستیابی به کمالات و فضایل الهی است و اگر انسان دریابد چیزی نیاز کمال‌خواهی او را پاسخ می‌دهد، به آن عشق می‌ورزد و خود را در مسیر تکامل و تربیت معنوی قرار می‌دهد. روح آدمی در عالم ناسوت، گرفتار آلایش دنیا می‌شود و برای پیمودن مسیر کمال خویش باید به تزکیه بپردازد و غبارهای وابستگی عالم مادّه را از خود بزداید. در این مسیر، بهترین نیروی توانا، «عشق الهی» است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

در این راستا، براساس آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونی يحْبِبْكمُ الله» (آل‌عمران: ۳۱)، حیات روح و روان انسان، محبّت و عشق الهی فطری است، که در او به ودیعت نهاده شده است و براثر معرفت حقیقی به خدای تعالی تحقق پیدا می‌کند. ازاین‌رو، این آیه شریفه به رسول خدا(ص) خطاب فرموده، که به جامعه بشری اعلام نماید، چنانچه به حکم فطرت، محبّت به خداوند دارید، باید آن را نمایان کنید؛ یعنی به معارف اسلام معتقد بوده و از پیامبر خدا(ص) و اوامر و نواهی الهی پیروی کنید؛ در این صورت است که خداوند شما را دوست دارد و مورد خشنودی پروردگار قرار خواهید گرفت.

عین‌القضات دربارهٔ اهمیت پیروی و دوستی با پیامبر خدا(ص) می‌گوید:

چه گویی؟ مصطفی چرا گفت: ارزقنی حبک و حب من احبک؟
اگر از جمال ازلی خبر نداری، باری دوستان او را دوست می‌دار! مصطفی- صلعم- می‌گوید که احبونی کحب اللّه. لا بل «فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ».
زهی منقبت! چه دانی که دوستی دوستان او چه بزرگ دولتی است؟ ارجو که بدانی. اگر این بندانی، هر چه دانسته باشی نادانسته به است (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷، ج۱: ۴۷۰)).

رسول خدا(ص)، محبان خدا را، بهترین مردم پس از پیامبران معرفی می‌فرماید:

بهترین مردم بعد از پیامبران کسانی هستند که خداوند را دوست می‌دارند و برای او دیگران را هم دوست خود می‌گیرند، هر محبتی غیر از خدا علت‌های دیگری دارد که موجب دوری می‌شود مگر این دو محبت (مجلسی، ۱۴۰۳، ج۶۶: ۲۵۱).

امام سجاد(ع) به ارزش و خیر بودن محبت الهی در زندگی اشاره فرموده است: «وَ انْهَجْ لی إِلَی مَحَبَّتِکَ سَبیلاً سَهْلَةً، أَكْمِلْ لی بِها خَیرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَة؛ و برای وصول به آستان محبت خود راهی هموار پیش پای من گشای و در آن راه خیر دنیا و آخرت را به تمامی ارزانیم دار» (صحیفه سجادیه، دعای مکارم اخلاق). براین‌اساس، هرچه محبت و عشق انسان به خدا قوی‌تر باشد، برای رسیدن به هدف آفرینش خود و تکامل و تربیت معنوی توفیق بیشتری دارد.

در اخبار حضرت داود(ع) آمده است:

ای داود! به زمینیان برسان من دوستدار کسی هستم که دوستدار من است و همنشین کسی هستم که همنشین من است و مونس کسی هستم که به ذکر من انس دارد و یار

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

کسی هستم که یار من است و انتخاب‌کننده کسی هستم که انتخاب‌کننده من است و فرمانبر کسی هستم که فرمانبر من است، کسی مرا به صدق و حقیقت دوست ندارد مگر اینکه او را برای خود می‌پذیرم و چنان به او محبّت می‌ورزم که احدی از خلق خود را بر آن پیشی نمی‌دهم، کسی مرا به حق بخواهد، می‌یابد و کسی که غیر مرا بخواهد مرا نمی‌یابد. ای اهل زمین! آنچه بر آن از غرور دنیایی هستید، دور اندازید و به‌سوی کرامت و مصاحبت و هم‌نشینی من آیید، با من انس بگیرید تا با شما انس بگیرم و به‌سوی محبّت و دوستی شما بشتابم (شهید ثانی، بی‌تا: ۱۸ – ۱۷).

عین‌القضات، در اهمیت و نقش عشق برای تکامل و تربیت معنوی انسان می‌گوید: «ای عزیز! به خدا رسیدن فرض است، و لابدّ هرچه بواسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده را به خدا رساند، پس عشق از بهر این معنی فرضِ راه آمد» (همدانی، ۱۳۷۳: ۹۷).

بدیهی است هر قدر محبت شدیدتر باشد، لذتی که از وصول به محبوب حاصل می‌شود، بیشتر خواهد بود. درصورتی که این وصول به زمان و مکان و هر چیز دیگری مقیّد نباشد، این خواست فطری انسان به‌طور کامل برآورده می‌شود و کمبودی برای آن نمی‌ماند و درنهایت این محبت، به عشقی هستی‌سوز تبدیل می‌شود؛ این همان عشق به خداست که از اهداف تربیت معنوی در بُعد عاطفی انسان شمرده می‌شود. هر عشقی که به مرحله عشق الهی و واقعی برسد، به مرحله عبادت و پرستش می‌رسد (مطهری، ۱۳۸۹، ج۳: ۵۰۱). انسان در حال پرستش می‌خواهد از وجود محدود خویش پرواز کند و به حقیقتی پیوند یابد که در آنجا نقص و کاستی و فنا و محدودیت وجود ندارد (مطهری، ۱۳۸۹، ج۲: ۲۸۱).

بنابراین، احیای عشق الهی در جان انسان، در هر مرتبه‌ای از ظهور، عاشق را در مراحل معرفت و مدارج کمال پیش‌تر برده، سپس ادراک آدمی قوی و نافذتر می‌گردد، سرانجام چیزهایی خواهد دید که از پیش ندیده بود و از موجودی دانی، شخصیتی عالی می‌سازد.

۶. ۲. حیات و لطافت روح و روان

عشق الهی، دل انسان را تربیت می‌کند و جان او را از تیرگی قساوت رهایی می‌دهد و روح، لطیف گشته و گرد عاطفه و نرمی در فضای دل پراکنده شده و حیات و آرامش پیدا می‌کند. ازآن‌جایی که عشق با سختی‌ها و بلاها آمیخته شده است، عاشق، با این سختی‌ها و رنج‌ها مدارا و صبر می‌کند

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

که براثر آن، طاقت و تحمّل او افزایش می‌یابد و تدریجاً نرم‌خویی و ملایمت در گفتار و رفتار برای او شکل می‌گیرد؛ و اگر پیش از عاشق شدن، انسانی نرم‌خو و رقیق القلب بوده، پس از این عشق، لطافت روح و روان او افزون‌تر خواهد شد. عین‌القضات در موجود شدن و تجلّی «روح و عشق» به این ویژگی و اثر عشق اشاره می‌کند که، عشق، لطافت‌بخش روح است: «چون روح بخاصیت در عشق آویخت عشق از لطافت بدو آمیخت» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۱).

روشن است که هر عشقی لطافت‌بخش روح نیست، بسا قسمی از عشق‌ها (مانند عشق شهوانی) آزاردهنده روح هستند. آن عشقی با روح خدایی انسان مناسبت و وفاق دارد، که عفیف و الهی باشد و روح و روان عاشق را لطیف و مهربان و خوش‌خو گرداند و به آن آرامش بخشد؛ لذا عین‌القضات نسیم عشق الهی را موجب آرامش روح عاشق می‌داند: «باد رحمت عشق لایزالی دل را در ولایت‌های خود می‌گرداند تا جایی ساکن شود و سکون یابد» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۵۴).

در روایات نیز تعقّل و تفکّر، مقدّمه حُبّ الهی و حُب به خدای تعالی، موجب لطافت و صفای قلب می‌گردد؛ چنان که امام صادق(ع) می‌فرماید:

صاحبان عقل و خردمندان آنانی هستند که اعمال و کردار آن‌ها بر پایه فکر و اندیشه است تا در نتیجه تفکر به محبّت و دوستی خدا می‌رسند و وقتی دل از محبّت الهی بهره‌مند شد و با نور محبت روشن گشت، صفا و لطفی به‌زودی در او یافت می‌شود و وقتی دل لطیف شد و آمادگی پیدا کرد فوائد و بهره‌هایی نصیبش خواهد شد و هنگامی که از بهره‌مندان شد سخنان حکیمانه بر زبانش جاری می‌شود و وقتی سخنان حکمت‌آمیز گفت دارای فطانت و فراست خواهد شد و چون به این مرتبه رسید در اعمال و کارهایش از قدرت و نیروی الهی امداد می‌گیرد و چون بهره‌مند از قدرت شد احاطه علمی به آسمان‌ها پیدا می‌کند و هنگامی که به چنین منزلت و مقامی نائل شد مرتب در افکار خویش غوطه‌ور است با لطف مخصوص و حکمت و بینش و روشنی و چون به این مقام رسید تمام خواست و میل باطنی و محبّت و دوستی خود را فقط در راه خالق و آفریدگار خود قرار می‌دهد و چون چنین کرد به مقام بسیار بزرگی نائل شده است و در درون دلش خدا را می‌بیند و حکمت و دانش را بدست می‌آورد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷: ۲۵).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

بنابراین، عشق الهی، مایه نرم‌خویی و تسکین و آرامش روح و روان می‌گردد و همین نشان‌دهنده آن است که سالک الی‌الله در تکامل و تربیت معنوی خود به همین مقدار موفق بوده است و برای تقویت و پرورش آن باید تلاش و کوشش نماید تا به کمال و قرب الهی نزدیک‌تر شود.

۶. ۳. خدابینی به‌جای خودبینی

خودبینی و خودبزرگ‌بینی از رذائل اخلاقی و صفات بسیار نکوهیده بشر است. درواقع، نوعی گمان باطل نسبت به خویش است و یکی از اسباب غضب الهی به‌شمار می‌آید (طوسی، ۱۳۶۴: ۱۷۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۷، ج۶: ۲۳۰- ۲۲۶). انسان، هر نعمتی که دارد، از خدای تعالی است (نحل: ۵۳) و باید همهٔ کمالات خود را از خدا بداند. چنین انسانی، خدابین است و گرفتار رذیلت خودبینی و خودپسندی نیست؛ ولی گاهی، از روی نادانی یا غفلت، خدا را فراموش کرده، دربرابر خدا تکبر می‌ورزد و تمام داشته‌هایش را از خود می‌داند، درنتیجه، احساس بزرگی و عظمت در خویشتن می‌کند. در این صورت است که دچار رذیلت خودبینی و خودبزرگ‌بینی شده است و روح استکباری و گردنکشی اجازه نمی‌دهد عبادت و طاعت خداوند نماید، بلکه خواسته‌های خویشتن را بر خواسته‌های محبوب حقیقی مقدّم می‌کند و این بزرگ‌ترین مانع و حجاب انسان در سیر و سلوک عاشقانه به‌سوی الله است.

بهترین درمانِ خودبینی و خودخواهی، عشق به خدا و تلاش در راه رضایت اوست؛ زیرا عشق الهی، توجّه و تمایل انسان را به خارج از وجودش، وسعت می‌دهد و او را از چنبره خودبینی بیرون می‌برد. همین که انسان، به خدای تعالی عشق بورزد، حصار خودبینی مطلقاً شکسته می‌شود و رأی و خواسته معشوق حقیقی، مورد توجّه و عنایت عاشق قرار می‌گیرد و بر هیچ‌یک از امور دنیوی که از دست می‌دهد، افسوس نمی‌خورد و اندوهگین نمی‌شود؛ اگر تمام دنیا به او روی آورد، دلشاد نمی‌گردد؛ بلکه چون رضایت خدا را می‌جوید، شادمانی او به خشنودی محبوب است. در این مقام و منزل از سلوک است که دوستی خدا و عشق به او را برای خودِ خدا می‌خواهد نه چیز دیگر؛ چرا که اگر انسان ذات الهی را به دلیل احسان او و نعمت‌هایش بخواهد، هرچند به مرتبه‌ای از حُبّ الهی نایل شده و تا حدودی وادی خودبینی را سپری کرده، امّا هنوز وارد مرحله خداخواهی نشده است. ازاین‌رو؛ برای دست‌یابی به گوهر عشق الهی نیز باید دست از خودپرستی و خودبینی برداشت، و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

نفس خود را تخلیه (پیرایش) و آفت‌زدایی از این رذیله کرد، سپس تحلیه (آرایش) به فضیلت خداخواهی نمود.

امام صادق(ع) می‌فرماید: «اگر محبّت خدا به خلوت خانه دل بنده‌ای پرتو افکند، او را از هر فکر و ذکری خالی می‌سازد و از یاد هر چیز جز او باز می‌دارد» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷: ۲۳).

عین‌القضات بیان می‌کند که یکی از آثار عشق الهی، توسعه وجودی و وسعت نظر و درهم شکستن حصار خودبینی و تکبّر و قدم در مسیر خداخواهی است؛ زیرا درواقع، علّت خودبینی، نداشتن عشق الهی است: «هرکه عاشق نیست خودبین و پرکین باشد و خودرأی بود؛ عاشقی بی‌خودی و بی‌راهی باشد» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۹۸).

در نظر عین‌القضات، سالک باید از گذرگاه شکّ که مقام اول اوست، عبور نماید و به اولین و مهم‌ترین مقصود و مطلوب خود که همان راه طلب باشد، برسد و تا زمانی که طلب نقاب عزّت و خودبزرگ‌بینی از روی جمال خود برنگیرد، باید پیوسته در راه آن باشد (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۹؛ نیز ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۰۹ و ج۲: ۹۳).

ازسوی‌دیگر، برای کمالِ عشق، اجتناب از خودبینی و از خود رستن، تنها راه برای درک عمیق عشق است:

> *دریغا از عشق چه توان گفت! و از عشق چه نشان شاید داد، و چه عبارت توان کرد! در عشق قَدَم نهادن کسی را مُسَلَّم شود که با خود نباشد، و ترک خود بکند، و خود را ایثار عشق کند. عشق آتش است هرجا که باشد جز او رخت دیگری ننهد. هرجا که رسد سوزد، و برنگ خود گرداند* (همدانی، ۱۳۷۳: ۹۶).

بنابراین، رهیدن از خود، علاوه بر اینکه خود از آثار عشق الهی است، برای سپردن خویش به دست عشق الهی و معشوق ازلی، در کمالِ عشق تأثیرگذار خواهد بود.

۶. ۴. دوستی با دوستدار معشوق

وقتی نخستین بارقه و پرتو عشق به خداوند در دل انسان عاشق نمایان شد، به‌تبعیت از آن، عشق به دوستان خدا و اولیای الهی نیز در دل انسان پدید می‌آید و به تمام مظاهر الهی و جلوه‌های حق تعالی علاقه‌مند و مشتاق می‌شود و به هر آنچه نشانه‌ای از دوست است مهر و محبت می‌ورزد؛ زیرا همه

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

چیز را جلوه حق تعالی می‌بیند و عاشق، شاهد سیمای معشوق خویش در تمام هستی است که ذات حق در همه‌چیز متجلّی شده و شعاع انوار هستی از خورشید ذات او نشئت گرفته است.

عین‌القضات، مرتبه و اثر ابتدایی از بارقه عشق را آن می‌داند که عاشق، دوستِ دوستدار معشوق می‌گردد و مرحله‌ای از غیرت را در خود می‌بیند که در ابتدای عاشقی، با دوستان محبوبش دوست می‌شود و با دشمنانش دشمن. در این مرحله، او به هر چیزی که شبیه معشوقش باشد، عشق می‌ورزد، ولی پس از مدّتی، در انتها و کمال عشق، عاشق از باب غیرت با دوستِ معشوق، دشمن شده و با دشمن او دوست می‌شود، و هیچ غیری را شبیه کمال و جمال و زیبایی معشوق نمی‌داند تا دوستش بدارد (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۵۶-۵۵). به نظر می‌رسد که اشکالاتی بر این دیدگاه عین‌القضات وارد است:

۱. این نگرش، با آیات و روایاتی که در باب ولایت‌پذیری و دوستی و محبت به پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت(ع) وارد شده سازگاری ندارد؛ زیرا در سیر و سلوک الهی، در تحصیل عشق الهی و نیز در تحفّظ این عشق و رسیدن به مقام و مرتبه والای کمال انسانی، دوستی و عشق به آنان که یک وسیله معنوی برای سالک هستند، تأثیر مهمّی دارد؛ و به این امر تمام بزرگان عرفان تصریح کرده‌اند. از این منظر، برای سالک الی‌الله لازم است به آنان که انسان کامل‌اند، محبّت داشته و عشق ورزد؛ چه در ابتدای سیر و سلوک و چه در ادامه راه و چه در انتها.

امام خمینی در این‌باره می گوید:

> *پیغمبر اکرم و اهل بیت مکرم او، صلوات الله علیهم، تمام عمر خود را صرف در بسط احکام و اخلاق و عقاید نمودند و یگانه مقصد آن‌ها نشر احکام خدا و اصلاح و تهذیب بشر بوده و هر قتل و غارت و ذلت و اهانتی را در راه این مقصد شریف سهل شمردند و از اقدام باز نماندند، پس محبّ و شیعه آن‌ها کسی است که در مقاصد آن‌ها با آن‌ها شرکت کند و پیروی از آثار و اخبار آن‌ها کند. اینکه در اخبار شریفه اقرار به لسان و عمل به ارکان را از مقوّمات ایمان شمرده بیان یک سرّ طبیعی و سنّة اللّه جاریه است، چونکه حقیقت ایمان ملازم با اظهار و عمل است. عاشق در جبلّه طبیعیه اوست اظهار عشق و تغزّل در شأن معشوق، و عمل به لوازم ایمان و محبت خدا و اولیای او. [اگر] عمل نکرد مؤمن نیست و محبت ندارد. و این صورت ایمان و محبت بی مغز و*

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

معنی نیز با جزئی حوادث، و فی الجمله فشار، از بین می‌رود و صفر الید به دار جزای اعمال منتقل شود (امام خمینی، ۱۳۸۰: ۵۷۶).

۲. آیه شریفه: «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لی إِلاَّ رَبَّ الْعالَمین» را که عین‌القضات دربارهٔ مقام «خلّت»[۴] آورده است، به این اشاره دارد که آنچه معشوق دوست ندارد برنگزینیم و او را عبادت نکنیم، بلکه با دوستان خدا دوست باشیم و با دشمنان خدا دشمن باشیم و از آنان بیزاری بجوییم. حضرت ابراهیم فرمود: این بت‌ها دشمنان من‌اند، مقصود این است که چون من پیش خودم فکر کردم دیدم که عبادت این بت‌ها پرستش دشمنی بوده که آن شیطان است؛ لذا از آن دوری کردم و ترجیح دادم کسی را عبادت کنم که تمام خوبی‌ها از اوست (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۶۰). همچنین است آیه شریفه: «إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکونَ».

ازاین‌رو، نمی‌توان ظاهر کلام عین‌القضات را پذیرفت؛ مگر اینکه بگوییم مقصود او غیر از دوستی با انسان کامل است؛ چون دوستی با انسان کامل و الگو قرار دادن او برای سالک لازم است و انسان کامل آیینه جمال و جلال الهی است؛ و یک عاشق واقعی باید حبّ به رسول خدا را در خویش احیا کند. و ازآنجایی‌که تعلّق خاصّی به معشوق دارد، دیگر «غیر» محسوب نمی‌شود، مانند عشق مجنون به خاک راه لیلی ازآن‌رو که تعلّق خاصّی به لیلی داشت. لذا عین‌القضات در شأن و منزلت پیامبر اکرم(ص) بیان می‌کند:

دریغا ندانی که چه میگوییم! آفتاب «الله نورُ السَّموات والأرض» بی آیینهٔ جمال مُحمّد رسولُ الله دیدن دیده بسوزد، به‌واسطهٔ آیینه مطالعه جمال آفتاب توان کردن علی الدوام؛ و چون بی آیینه معشوق دیدن محال است و در پرده دیدن ضرورت باشد. عاشقی منتهی را پرده و آیینه جز کبریاءاللّه و عظمت خدای تعالی دیگر نباشد (*عین‌القضات* همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۳).

هر محبّت که تعلّق به محبوب دارد، آن شرکت نباشد که آن نیز هم از آثار حبّ محبوب باشد: مَثلاً اگر عالِم، قلم و حبر و کاغذ دوست دارد، نتوان گفت که به همگی عاشق علم نیست. محبوب لذاته یکی باید که باشد، امّا چیزهای دیگر اگر محبوب باشد از بهر محبوب اصلی، زیان ندارد. هرکه خدا را دوست دارد لابدّ باشد که رسول او را که محمد است دوست دارد، و شیخ خود را دوست دارد (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۱۴۰).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

«جوانمردا! بدان که در نهاد آدمی حب خدا و رسول پنهان است» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷: ۳۵۵/۱).

این سخنان عین‌القضات، اشاره‌ای به این حقیقت دارد که، همه عالم و آدم جلوهٔ خدا و مظهر اسماء الله هستند و تمثّل‌های گوناگون و تجلّیات مختلف معشوق، راهنمایی برای کامل‌تر و تمام‌تر شدن عشق الهی عاشق است. با شهود تجلّی جمال و حُسن الهی توسط انسان عاشق است که عشق دیگری، مستی آفرین شده و پدید می‌آید، و به مظاهر هستی عشق ورزیده می‌شود.

شرافت عشق به دوستداران خدا

برترین مظهر جمال و جلال الهی پیامبر گرامی اسلام(ص) و ائمه اطهار(ع) هستند؛ امام علی(ع) در نامه‌ای خطاب به حارث همدانی دربارهٔ محبت به دوستداران خداوند این‌گونه سفارش می‌کند: «خدا را گرامی دار و دوستان خدا را دوست بدار» (نهج‌البلاغه: نامه ۶۹). شرافت و برتر بودن عشق به دوستداران خداوند به این جهت است که آن‌ها به عنوان انسان کامل، مظهر تام و تمام اسما و صفات حق تعالی و آیینه تمام‌نمای اوصاف باری تعالی است.

اثر معنوی مهم محبت و عشق به عاشقان خدای تعالی در زندگی، تحصیل کمالات مادّی و معنوی برتر است، که انسان خارج از محدودهٔ وجودی خویش، نیازمند آن است؛ زیرا عالَم هستی براساس نظام اسباب و مسبّبات استوار شده و تمسّک به سبب‌ها و وسایل برای رسیدن به کمالات مادی و معنوی، لازمهٔ این نظام است. محبت و عشق به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم(ع)، یکی از اسباب مسلّم کمال معنوی در این راه است. چنان‌که در روایاتی که از ائمه اطهار(ع) رسیده است، آنان خود را به عنوان وسیله برای تقرّب به خداوند معرّفی کرده‌اند (رک: عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج۱: ۶۲۷؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۲۲۸۰).

پیامبر اکرم(ص) در سخنانی به این اثر معنوی در ارزشمندی زندگی اشاره کرده، می‌فرماید:

> *این جبرئیل پیام‌آور پروردگار است که به من می‌گوید: سعادتمند به مفهوم گسترده‌اش، آن کسی است که علی را چه در دوران حیات و چه بعد از وفات دوست داشته و محبت وی را در دل قرار داده باشد و نیز شقی و تیره‌بخت به تمام مفهوم کلمه آن فردی است که با علی چه در زمان حیات و چه در عالم ممات دشمنی نموده و بغض او را در دل، جای داده باشد* (ابن‌بابویه، ۱۴۰۰: ۱۸۲).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

هر که حسن و حسین را دوست دارد من او را دوست دارم، و هر که را من دوست داشته باشم خداوند دوستش دارد، و هر که خداوند دوستش بدارد او را داخل بهشت کند، و هر که ایشان را دشمن دارد من او را دشمن دارم، و هر که را من دشمن دارم خدایش دشمن دارد، و هر که را خدایش دشمن دارد داخل دوزخش کند (مفید، ۱۴۱۳، ج۲: ۲۸).

همچنین امام صادق(ع) می‌فرماید:

«برای هر چیزی پایه و اساسی است و پایه و اساس اسلام محبت و محبت به ما اهل بیت است» (کلینی، ۱۴۰۷، ج۲: ۴۶).

۶. ۵. تسلیم و اطاعت محض از معشوق ازلی

یکی دیگر از آثار عشق الهی در معنا و ارزشمندی زندگی این است که عاشق در انجام خواسته‌ها و اوامر معشوق و دوری از مخالفت او صبر را پیشه خود می‌سازد و بی‌چون‌وچرا اطاعت می‌کند. تمام تلاش عاشق، اطاعت محض از معشوق است و در رسیدن به معشوق، خودبینی را نهاده و اختیار از کف می‌دهد. عین‌القضات دراین‌باره می‌گوید:

اگر کار به اختیار عاشق بود اتحاد بود و جمع؛ زیرا که او را احتراق در پرتو انوار جمال خوش‌تر از بقا بود در تفرقه و دوئی و اگر به اختیار معشوق بود فراق بود و هجر؛ زیرا که او را از کمال جلال پروای یگانگی نبود با کس «لَاحْتَرقَت سُبُحاتُ وَجْهِهِ» عبارت از آن است (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۶۵).

عین‌القضات به روایتی از پیامبراکرم(ص) اشاره کرده است؛ هرچند روایات دیگری نیز وجود دارند که مضمونشان به همین روایت برگشت می‌کند (رک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج۵۵: ۴۵- ۴۴)؛ در روایتی از پیامبر(ص) چنین نقل شده است: «أَنَّ لله تَبارَک و تعالی سَبْعینَ أَلْفَ حِجابٍ مِنْ نُورٍ و ظُلْمَةٍ لَوْ کشِفَتْ لاحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ ما دُونَه» (رک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج۵۵: ۴۵) یعنی، برای خدای تبارک و تعالی، هفتادهزار حجاب از نور و ظلمت است که اگر پرده‌های آن برداشته شوند جلوه‌های وجه او آنچه پایین‌تر از آن‌ها است، را بسوزانند.

«سُبُحات»، انوار و جلال و عظمت خدا است. اگر از انوار خدا که محجوب از بندگان است، چیزی برداشته شود، بر هرکسی از انسان‌ها بتابد او را نابود می‌کند؛ چنانچه وقتی خدا تجلّی کرد،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

حضرت موسی از پرتو آن بیهوش شد و کوه‌ها تکه‌تکه و خاک شدند ((رک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج۵۵: ۴۵). این‌گونه از روایات، معنای ظاهری و باطنی دارند؛ معنای ظاهریشان این است که خدای سبحان چنانچه عرش و کرسی را آفریده، در آن‌ها حجاب‌هایی قرار داده تا در نگاه ملائکه و برخی پیامبران و در استماع سایر انسان‌ها، مظهر عظمت، جلال، هیبت و وسعت فیض و رحمت باشند.

معنای باطنیشان آن است که: حجاب‌هایی که مانع از رسیدن به حق تعالی می‌شوند، بسیارند؛ برخی از آنان، ناشی از نقص نیرو و درک آدمی است؛ زیرا ممکن الوجود، نیازمند و حادث‌اند؛ به این‌ها حجاب‌های ظلمانی گویند؛ و برخی دیگر، ناشی از نورانیت، تجرّد، تقدّس، عظمت و جلال خدا است که حجاب‌های نورانی نامیده می‌شوند. محال است هر دو قسم از حجاب برداشته شوند و اگر از میان بروند جز ذات حق چیزی نماند. فقط ممکن است تا اندازه‌ای این حُجُب برداشته شوند و آدمی به مقام کشف و شهود برسد، به‌واسطه برکناری از صفات شهوانیه و اخلاق حیوانیه و تخلّق به اخلاق ربّانیه از راه عبادت و ریاضت و مجاهده و بررسی علوم حقّه. در این صورت انوار جلال الهی بر بنده می‌تابند و تشخّص و اراده و شهوت او را می‌سوزانند، و با دیده یقین کمال خدا و بقائش را می‌نگرد. این معنای فناء فی‌الله و بقاء بالله است که قابل فهم است و منافی با اصول دین نیست (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۵: ۴۷-۴۶).

منظور عین‌القضات نیز این است که عاشق، فراق را دوست دارد و برای او شیرین‌تر است. ازاین‌رو، در وصال خود اختیاری ندارد؛ و اگر وصالی بوده، وصال کامل نیست، بلکه وصال به معنایی است که بیان شد.

تسلیم و اطاعت محض از معشوق ازلی به‌طوری عظمت دارد و مقام بزرگی است که امام علی(ع) پس از اقرار به توحید و اعتراف به نیازمندی به خداوند، حالت رضا و تسلیم محض را از خداوند می‌خواهد: «خدایا! این بنده تو است که تو را یگانه می‌خواند ... خدایا! مرا به درگاه تو نیاز است...، پس در این مقام، رضای خود را به ما عطا فرما» (نهج‌البلاغه: خطبه ۹۱).

همچنین در بیان اوصاف ملائکه، به این رضا و تسلیم محض حاصل از عشق و محبت الهی اشاره می‌کند: «هیچ‌گاه عبادت خود را پایان نمی‌دهند، و شوق و علاقه خود را از انجام اوامر الهی و اطاعت پروردگار سست نمی‌کنند. آنچه آنان را شیفته اطاعت خدا کرده، بذر محبت است که در دل می‌پرورانند و هیچ‌گاه دل از بیم و امید او بر نمی‌دارند» (نهج‌البلاغه: خطبه ۹۱).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

بنابراین، شناخت و معرفت الهی، محبّت و عشق به خداوند ایجاد می‌شود و نتیجه آن، اطاعت و تسلیم دربرابر دستورهای او است. این مهم‌ترین نتیجه بُعد تکامل معنوی عشق به خداست که عاشق در مقابل دستورها و تکالیف معشوق احساس تکلیف خواهد کرد.

۷. راه‌های تحصیل و احیای عشق الهی

عشق الهی را نمی‌توان همانند علوم تحصیل و کسب کرد و آموختنی نیست، بلکه باید آمد و عشق را دریافت: «جهان عشق طرفه جهانی است، تا نیایی، نبینی» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷ج۲: ۵۸). به سخن دیگر، عشق بذری است که در دل‌ها پاشیده شده و گوهری است که در صدف جان‌ها به ودیعت نهاده‌اند (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷، ج۱: ۳۵۶) و براساس سریان عشق در هستی و آراستن آن در فطرت انسان، سالک الی‌الله باید آن را احیاء کند و در طریق الهی بپروراند. ازاین‌رو، عشق الهی باید هدف سرآمد و برتر هر انسان کمال‌جویی باشد و در راه آن تلاش و مجاهدت نماید.

بنابراین، ضمن اذعان به اینکه عشق آمدنی و یافتنی است نه اکتسابی، راه‌های بروز و پیدایی و پروراندن آن، امکان دارد. در اینجا راه‌های مهمّی که موجب احیا و پرورش عشق الهی در انسان خواهد شد، بیان می‌شود.

۱.۷. معرفت الهی

عشق الهی ثمره و محصول شناخت و معرفت الهی است. سالک کوی حقیقت، بدون گذر از وادی شناخت، نخواهد توانست به وادی عشق و محبت وارد شود. انسان به اندازه معرفت و بینش، محبّت، و به همان اندازه به‌سوی محبوب خود شتافته و عشق می‌ورزد. عشق، فرع «معرفت» است، عشقِ بدون معرفت، عشق نخواهد بود؛ زیرا شناخت هر چیزی، ریشه میل یا تنفّر انسان نسبت به آن چیز است؛ زیرا او موجودی مُدرِک است و بدون محبّت و گرایش به محبوب، احساس واقعی ارزشمندی و مطلوبیت در زندگی خویش نمی‌کند.

از دیدگاه عین‌القضات، خرمن دل آدمی، به‌واسطه معرفت، مرکز عشق خواهد شد؛ زیرا دل و قلب رکن اعظم و اساس و پایه و بنیان عشق و تنها وسیله معرفت و شناخت به‌شمار می‌رود:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]
[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

عاشق نتواند از غلبات عشق که بدل هست از معشوق براندیشد؛ زیرا که دل آتشکده‌ای است خراب در وی محبوب چه کند دل شاهد که محل معرفت شود مرکز محبت گردد (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۵۹).

دیده بینای عاشق، معرفت اوست؛ هر اندازه که آب معرفت در صحرای دل آدمی بیشتر جاری شود، شجره مهر الهی سبزتر خواهد شد و درجه محبّت، تابع مراتب معرفت است؛ یعنی از لحاظ کمیت و شدّت و ضعف هم، این دو ارتباط تنگاتنگ دارند و هرچه معرفت انسان به خداوند بیشتر و عمیق‌تر باشد، به همان تناسب محبت و عشق او به ذات و صفات الهی ریشه‌دارتر خواهد بود:

دیده بینای عاشق در این نشأه معرفتست اگر کاملست کامل و اگر ناقص است ناقص و درد دل از اینست که کمال و نقصان به نسبت است و در این نشأه بینائی معرفتست در نشأه آخری معرفت بینائی شود (همدانی، ۱۳۷۹: ۹۰).

ناگفته نماند که عشق الهی، خود سبب برای آغاز معرفت الهی است؛ و به بیان عین‌القضات: «دلیل معرفت خدای- تعالی- مبتدی را عشق باشد» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۲۸۴)؛ درواقع، عین‌القضات، معرفت شهودی را به عنوان عالی‌ترین نوع شناخت معرفی می‌کند؛ ازاین‌رو، اهل معرفت معتقدند از راه علوم و فلسفه و عقل معاش، امکان شناخت خدا را نخواهند یافت؛ تنها راه ممکن، اما پرخطری که هست، راه عشق است؛ یعنی از طریق عشق می‌توان به شناخت و معرفت واقعی خدای تعالی دست یافت.

۷. ۲. پاکی و تهذیب دل از تیرگی‌ها

ازآنجاکه مرکز عاشقی، قلب است (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۵۹)، باید از ظلمت و تیرگی‌های گناهان، پاک باشد. قلب، جایگاه توجّه و عنایت حقّ تعالی است و عشق الهی، عنایتی ازسوی خداست که قلب پاک می‌طلبد؛ چنان‌که امام صادق(ع) فرمود: «دل، حرم خدا است، پس در حرم خدا کسی غیر از خداوند را جای ندهید» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵: ۶۷). کم کردن وابستگی‌ها و علایق بر شدّت مهر الهی خواهد افزود و بذر عشق الهی که در وادی فطرت پاشیده شده، هنگامی جوانه می‌زند که از آفات گناهان در امان باشد.

خدای تعالی در معراج به پیامبر خدا(ص) فرمود:

«یا احمد! آیا می‌دانی که چه عیشی گواراتر و چه زندگی با بقاتر و همیشگی است؟»

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

گفت: «خدایا نمی‌دانم»،

فرمود:

آن زندگی گواراست که دارنده آن، غافل از ذکر من نشود و نعمت‌های مرا فراموش نکند [و شکر آن را به‌جا آورد] و جاهل و بی‌خبر به حقوق [و أوامر و نواهی] من نشود، و شب و روز رضایت مرا [در اعمالش] بطلبد، و زندگی همیشگی آن است که صاحبش آن قدر برای خود عمل کند که دنیا در نظرش کوچک و آخرت را بزرگ بداند، و برای خود کوشش در اعمال خیر کند، و اراده و دلخواه مرا بر اراده و دلخواه خود مقدم دارد و رضایت و خشنودی مرا بطلبد، مرا با عظمت و قدرت بداند و حق عظمت مرا ادا نماید، و معامله مرا نسبت به خود فراموش نکند و متذکر باشد که من در تمام ساعات شب و روز بر کردار و گفتار او آگاهم، پس هنگامی که اراده گناه و معصیتی نمود مراقب من باشد، و قلب خود را فارغ و خالی بدارد از آنچه که من ناپسند می‌دارم، و دشمن بدارد شیطان و وسوسه‌های او را، و نگذارد که شیطان بر قلبش راه یابد، پس هرگاه این چنین نمود قلب او را پر از محبت [خودم] می‌نمایم تا جایی که قلب او را تماماً متوجّه خودم نمایم، و دل او را فارغ از دنیا و اشتغال او را برای آخرت قرار دهم، و او را مانند محبین دیگر خود متنعم سازم... (دیلمی، ۱۴۱۲، ج۱: ۲۰۴).

ازاین‌رو، در طریق سیر و سلوک عاشقانه الهی، پاکی و تهذیب دل از تیرگی‌ها و کدورت‌های نفسانی از اهمیّت خاصّی برخوردار است؛ چرا که به بیان عین‌القضات عشق الهی، در دل، مکنون و پنهان است: «عشق آنست که در کانون دل مکنون است ظهورش بشنید و صف معشوق بود یا بدید جمالش و از آن است که دل از درد و وجع و احتراق در نالش باشد دایماً» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۶۷).

در توضیح منظور عین‌القضات می‌توان گفت: عشق به حق تعالی، نخست در فطرت آدمی وجود داشته است. دل و روح در صورت اولیه خویش و پیش از هبوط و نزول به عالم خاکی و محجوب گشتن به حجاب‌ها، غوطه‌ور و مجذوب در شهود حق و عاشق و فانی در وجه او بوده است. دل در کانون اصلی خود، از آتشِ عشق الهی همچون پروانه سوخت؛ به گونه‌ای که عین عشق بود، ولی وقتی در دنیای مادّی و عالم ناسوت حجاب و کدورت جسم آمد، راه درمان آن،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

پاکی دل از عشق غیر خدا و برطرف کردن حجاب‌های ظلمانی و تیرگی‌های آن خواهد بود. در این مرحله، صورت اولیه آن عشق الهی مکنون جلوه کرده و ظاهر می‌شود و با ادامه مجاهدت و برطرف شدن بیشتر غبار امور مادّی از دل و ظهور کامل‌تر حقیقت دل، دوستی حق هم بیش از پیش ظاهر گردیده، به مراتب بالای عشق و کمال می‌رسد.

۷. ۳. ذکر الهی

عبادت و مداومت بر ذکر و یاد زبانی و عملی خدای تعالی، از دیگر راه‌ها و زمینه‌های بروز عشق الهی است. هرگاه نور ذکر حق در دل شخصی تابید، موجب صفا و جلای دل شده سپس دلیل بر محبّت او به خداست و اگر این حالت تداوم یافت و شدّت گرفت، تبدیل به عشق می‌شود به‌گونه‌ای‌که آدمی یک لحظه هم حاضر نمی‌شود، از یاد معشوق خویش غافل گردد؛ به بیان عین‌القضات: «هرکه چیزی دوست دارد ذکر آن بسیار کند: مَنْ أحَبَّ شیئاً أکْثَر [من] ذِکرَه» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۳: ۲۴). زمانی که عشق بر عاشق غلبه داشته باشد، رواست که دل وی، رنگ معشوق به‌خود گیرد؛ به محض اینکه عاشق نفس بکشد، بوی معشوق به مشام وقتش می‌رسد و این، زمانی صورت می‌پذیرد که وی در ذکر، مغلوب و به مذکور، قائم گردد (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۱۰۱؛ نیز ۱۳۷۳: ۹۴-۹۵).

آیه مبارکه «فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللهُ» (آل‌عمران:۳۱)، بیانگر ذکر عملی برای رهرو عاشق در طریق معرفت و کمال است. خدای تعالی، زمینه و شرط محبوب شدن بنده خویش را پیروی از پیامبر و رسول خویش می‌داند: «به مردم بگو اگر محبّ و دوست خدایید، پیرو من (پیامبر) باشید تا محبوب خدا شوید».

نتیجه:

عشق الهی شاخصه مهم و مبنای ارزش ذاتی زندگی و تکامل معنوی انسان است؛ چنان‌که گستره و ساحت این مفهوم در بینش عرفانی عین‌القضات همدانی به‌گونه‌ای است که عشق مجازی عفیف که آلوده به خواهش‌های جسمانی نباشد تا عشق حقیقی و الهی را دربر می‌گیرد و سیر تکاملی دارد؛ زیرا حقیقت عشق از آن نظر که ازسوی معشوق ازلی آغاز شده، مقدّس و منزّه است و دل عاشق را از هرگونه خاشاکِ مغایرت، پاک و بی‌عیب می‌سازد؛ درواقع، عشق، از وجود خداوند هویت و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

ارزش می‌یابد. ازاین‌رو، ظرفیت و قابلیت آن را دارد که با ویژگی الهی خود به انسان‌های دیگر نیز تعلّق یابد و انسان می‌تواند در عشق به جنس مخالف، در ارزشمندی زندگی بهره گیرد و وحدتی را ایجاد نماید که مظهر وحدت با سرمنشأ عشق، یعنی خدای تعالی است. درنتیجه، همواره سطح ارزش زندگی که مبدأ و مقصد و بستر آن عشق الهی است، پرورش و بالندگی پیدا می‌کند. لذا هرگونه پیوند عاشقانه با خداوند، خاستگاه تقویت آن و افزودن بر ارزش زندگی است که البته یافتن و احیای عشق الهی در سایه باور به خدای خالق آسمان‌ها و زمین است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «علَل» در اینجا به معنای بیماری است.

۲. «أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِیینَ فی الدُّنْیا و الْآخِرَةِ الْمُحِبُّونَ لله الْمُتَحَابُّونَ فیهِ و کُلُّ حُبٍّ مَعْلُولٌ یورِثُ بُعْداً فیهِ عَداوَةٌ إلا هَذَین».

۳. «حُبُّ الله نَارٌ لَا یمُرُّ عَلَی شَیءٍ إلا احْتَرَق».

٤. «خُلّت» یک اصطلاح عرفانی بوده، و به‌معنای دوستی است. خُلّت، نزد سالکان اعم از محبّت می‌باشد و عبارت است از: تخلّل مودّت در دل. مقام محبّت بالاتر از مقام خُلّت است (سجادی، ۱۳۷۳، ج۲: ۸۰۹).

کتاب‌نامه:

- ابن‌بابویه، محمدبن علی. (۱۴۰۰ق)، *الأمالی*، بیروت: اعلمی.
- ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله. (۱۴۰۰ق)، *رسائل ابن‌سینا*، قم: بیدار.
- ابن‌فارس، احمدبن‌فارس. (۱۴۰۴ق)، *معجم مقاییس اللغه*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار الفکر.
- اسفندیار، محمودرضا و نصرالله پورجوادی. (۱۳۸۵)، *آشنایان ره عشق*، تهران: نشر دانشگاهی.
- اندلسی، محمدبن یوسف. (۱۴۲۰ق)، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت: دارالفکر.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۵۲)، *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*، تهران: اسلامی.
- ـــــــــــــ . (۱۳۸۰)، *فلسفه و هدف زندگی*، تهران: قدیانی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

- [امام] خمینی، سید روح الله. (۱۳۸۰)، *شرح چهل حدیث*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دیلمی، حسن‌بن محمد. (۱۴۱۲ق)، *إرشاد القلوب إلی الصواب*، قم: شریف الرضی.
- رووير. (۱۳۵۸)، *حیات و هدفداری*، ترجمه عباس شیبانی، تهران: انتشار.
- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۵)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سیوطی، عبدالرحمن. (۱۴۰۴ق)، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی.
- شهیدثانی، زین‌الدین. (بی‌تا)، *مُسکّن الفؤاد عند فقد الأحبّة و الأولاد*، قم: بصیرتی.
- الصحیفة السجادیة، نشر الهادی.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۸۸)، *بررسی‌های اسلامی*، قم: بوستان کتاب.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷)، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران و قم: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- طوسی، محمد بن محمد. (۱۴۰۳ق)، *شرح الإشارات و التنبیهات (مع المحاکمات)*، قم: نشر کتاب.
- ـــــــــــــــ .(۱۳۶۴)، *اخلاق ناصری*، تهران: خوارزمی.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن‌جمعه. (۱۴۱۵ق)، *تفسیر نور الثقلین*، قم: اسماعیلیان.
- عین‌القضات همدانی. (۱۳۷۳)، *تمهیدات*، تهران: منوچهری.
- ـــــــــــــــ .(۱۳۷۷)، *نامه‌های عین‌القضات*، تهران: اساطیر.
- ـــــــــــــــ . ۱۳۷۹، *لوایح*، تهران: منوچهری.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۶ق)، *القاموس المحیط*، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۴۱۷ق)، *المحجة البیضاء فی تهذیب الإحیاء*، قم: دفتر نشر اسلامی.
- قرآن کریم.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]

- گوهرین، سید صادق. (۱۳۸۸)، *شرح اصطلاحات تصوف*، تهران: زوار.
- متز، تدئوس. (۱۳۸۲)، «آیا هدف خداوند می‌تواند سرچشمه معنای زندگی باشد؟»، ترجمه محمد سعیدی مهر، *نقد و نظر*، شماره ۲۹ – ۳۰.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹)، *مجموعه آثار*، تهران: صدرا.
- مفید، محمدبن محمد. (۱۴۱۳ق)، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم: کنگره شیخ مفید.
- نهج‌البلاغه.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-03]

[DOI: https://doi.org/10.22034/15.29.73]